











رتبه بدین در دعای تقسیم میرانش و خیرانی با اقبال سید بن ابی طالب در مدعی صومعه  
 خیال کرده بود و ملا علی قاری در تواریخ خیال او در ساله مایه در همیشه تخریب نوشته است  
 و علامات مدعی موعود تفصیل بیان نموده اما آنجا که در تخریب را بتدجاسات  
 متفرقه بوده اند و در نواح عراق اکثر تخریب و زلزله را در آنجا در تخریب در خفیه نختنا  
 و در دور میر قلند تا آنکه دیالمه آل یوپیستولی شده بر بهر عراق و در آنجا و الد و در  
 که بر باد شاه صلوات خود غلبه کرده و شرع ملک از نومید در در یافتن متنت به باسی اخبار بات  
 عظیمه یا بلوک نواحی نموده غالب آمد و در اصرار دیدار او در این راه از تخریب بسیار دان  
 بودند که جانوران پرند و ماهی و غیره شکار میکردند و در آنجا که تخریب است مانند و در زمین  
 حال در کوهستان دیلم بپراق عجم مستویست بنده و در آنجا که تخریب است مانند و در زمین  
 در بر کرد و ترتیب لباس و نیت ساختن نزد امیر می رفتند و در آنجا که تخریب است مانند و در زمین  
 در نیت نزد باد شاه وقت پروردگار شکر بان ذکر کرده اند و در آنجا که تخریب است مانند و در زمین  
 تخریب منسوب حاصل گردید تا به ترتیب امارت عظیمه رسید و در آنجا که تخریب است مانند و در زمین  
 که از روی عقل و تدبیر سر آمد خانه خود پروردگار و در آنجا که تخریب است مانند و در زمین  
 و عراق عجم و دیلم استقرار و استحکام پذیرفت و کان و کان فی ستمه احدی و عشرین و ثلثه  
 و بادشاهیت ایشان تا یکصد و بیست و هفت سال استوار یافت و این خاندان همه از  
 خلاه شیعیه اثنا عشریه بودند و در این سبب درین بلاد که مذکور شد اثنا عشریه قرار گم آمدند و در  
 آذربایجان و خراسان و مازندران و جیلان و جبال دیلم که آخرها در قلمرو دیالمه آمده بود  
 غلبه این مذسب و علمای این مذسب بسیار شد و تصانیف و تالیفات کثیره پرداختند  
 لیکن با وصف این قدرت و غلبه فقیر را از دست نیدادند و اکثر فرقه و راهی معتزله متوجه  
 می بودند حتی وزیر اعظم دیالمه که صاحب ابن عباد بود و خود را معتزلی و امی نمود و با انگریزان  
 را فتنی شد و العناد بود چون دولت دیالمه از پا افتاد و نیست و ناپدید شد و اکثر اثنا عشریه



باز علما بکار این فرشته در آن ویرانها آمدند و بیاید مسال در دولت آنکه از قیام و سب  
 و برادران و بعد از آن دولت ترا که اخطا پذیرفت در وراج این منصب کی گرفت با آنکه  
 سلاطین حیدریه که خود را بفریب مقرب کرده اند بجهت قربت و مصداق است ترا که بر ملک  
 دست یافتند و کانت و لکن فی سینه مشهور و سنی است در جزایر و جزایر و در آن آذربایجان  
 و خراسان و غیره از سزاوارترین متغایب شد بدست و عهد آنرا در این فرقه که چهاران ظهور و غلبه بجهت گشتند  
 یکی از علمای این گروه بعضی از ایشان از این فرقه مناسب صاحب الزمان قرار دادند  
 رسم تجدید بجا آورد و باین نحو است که کمال تقرب یافت و باورش در آن غیب کرد که مردم را  
 این منصب اگر آید و هر که میبازد تا بداند و اقبال آرد و مردم را از جمیع جماعت منع نماید  
 و قبله را سمت چپ نشود و سز و خطیب را امر نماید که بر سره منبر است ثابت و خندید و گرامی  
 صی بر در کویچه و بازار شایع نمایند و در و سبب لعن و تبرک مسائل نوشتند پادشاه و به احوال  
 و افعال او فرمان پذیر شد و جماعه کثیره از علمای اهل سنت بقتل آمدند و مساجد خراب شد  
 و قیوم جمعی کثیر از ضلوع بنویس گردید و استخوانهای آنها را در خانه ها مانند عین القضاة هم در آن قاضی خرد  
 بشدای و غیره با وجود کثیر از مشهوران اهل سنت محض بنسایت ایزدی از این فتنه محفوظ ماندند  
 مثل شیخ الاسلام جامی و شیخ ابوالحسن خرقانی و ابوزید بسطامی و شیخ عبداحمد انصاری  
 آنکه ساکن مشایخ هرات در امتداد این فتنه طیار و مال و اهل سنت غیر از بلاد ماورالنهر بود هر که  
 از دست شان بای می یافت بتوران زمین نمود و می برود و امین نژاد ملک ماورالنهری در آن  
 معرض شد و آنکه بعضی از ملاز و های هرات بهین بلا گرفتار شد و از ایت بسیار کشید و نژاد  
 فاقان غلام عبداقده خان عرق حمیت او را بچوش آوردند و ابی الفوز توجه خراسان شد  
 انتقام و اجبی گرفت و بلاد خراسان را تصرف شد و بعد از فوت عبید القدر خان باز  
 سلاطین حیدریه یعنی صفویه بر خراسان دست یافتند لیکن ملوک بخارا و بلخ با ایشان منازعتنا  
 داشتند و هر سال از بلخ ترکان غزوات پی در پی می نمودند و ملوک و امرای خوارزمشاهین



مرتبه شرف و افتخارها دارند و خود را در معجزه و اهل سنت بشدت تمام چنان میگویند تا آنکه فتنه و تزلزل  
 بر فراست و ترختک را سوخت علقی وزیر خلیفه بجای که ازین فرقه بود خصمه با تبارها  
 داشتند و لاجلوه نمود و آخرت را به تبارها بهر یکین از دلای ایشان خون اهل سنت زایل  
 گشت و ضعف اسلام موجب قوت این فرقه شد و درین بلاد اطهارند سبب خود آغاز نهادند  
 با آنکه سلطان نذران بن ارغون بن التاجین پادشاه بن خلجون خلیفه خان بشارت اسلام شد  
 و این واقعه عقیده در کشته شد و نو و چهار آلتاق اقتاد و بدعت از هزاران هزاران و  
 اتباع و خود را بشارت اسلام شرف شدند و او خود را سلطان محمود نام نهاد و او برین  
 اهل سنت بحال خوبی گذرانید بعد از وی برادر وی سلطان نو خدا آمد و مقام او شد  
 و در امر عمارت و تاجشاه صرف و بلعب و ملاهی مشغول بود تا گاه با وی شخصی از فرقه  
 اثنا عشریه ملاقات کرد که او را تلح الدین میگفتند و سلطان از بدین مذہب ترخیص نمود و سلطان  
 با خواهی او دین خود را در باخت و تلح الدین مذکور در دعوت باین مذہب بسیار تمام داشت  
 علمای این فرقه را نزد سلطان تبع آوردند خصوصاً این سلاطین را که مال رونق داد و این سلاطین  
 نزد سلطان نائب کرد که در فرقه اسلام ذوق ناهیه غیر از اثنا عشریه نیستند چون سلطان بنو  
 مسلم بود از حقیقت دین آگاهند و بتواریخ اسلام اطلاع داشتند حیاء او پیش رفت سلطان  
 با جمیع اهل و اتباع او در مذہب آوردند تصانیف این معتزلی که هیچ حق و هیچ انکار است و  
 اقبال آنهاست برای دعوت سلطان مذکور و امرای او و اتباع او است و درین زمان  
 علون اثنا عشریه از حضرت آمدند مطهر الفین و شرح تجرید و استبصار و تهایه و خلاصه و بیان  
 برای این فرقه برداشت بعد از وفات سلطان مذکور پادشاه در سنه هفتصد و ده از فرقه  
 فیکر و بارتش و اعلام اهل سنت ازین عقیده برگشت و در نقشه را اخراج نمود علی بکل  
 گشت و سایر علمای ایشان را با احتفال آوردند تا آنکه دولت ترک که در اصل از فرقه  
 اثنا عشریه بودند در بارگه و گوید و پیشگاه او نواح است و در بارگه و گوید و پیشگاه او نواح است

آن بامه در اتوفیق رفیق نگاشته آنحضرت بانوار رخ و چون بیست و سه ساله از او  
 آنگهی متعلق با عز از دین حسین گردید و بجای او بنی هاشم و چندین روز وقت ماند و دیگر  
 رضای الله تعالی عنهم در عقبه اولی بغیر بیعت آنحضرت بنی هاشم و ائمه آنحضرت علیه  
 و آل الصلوٰة و السلام مصعب بن عمیر را برای دعوت الی هدیه نمود و منی سگافنا  
 الفاتحیة تحیت و سلام فرستادند تا آنکه همه الی مدینه منوره بسجاده استقامت  
 مشرف گردیدند آنحضرت علیه و آل الصلوٰة و السلام بان بیده طیبه حرکت فرمودند و  
 اعلانی کرد اسلام متوجه گردیدند تا آنکه جهان از کربان آنحضرت انوار جهان  
 گردید با بجز دعوت نمودن بنی هاشم حق و فرستادن و ایشان برای ترویج مراسم ایمان  
 شناسائی نیست و غرض شیعه از دعوت و ارسال در ایشان است که با آنست که بیست  
 نبوی علیه الصلوٰة و السلام و آنرا از کتب معتبره در حدیث و تفسیر و کتب معتبره  
 غصب حقوق اهل بیت رسالت نموده و بر شیعیان اسلام غصب الی غیره و مشغول بود  
 و در قتل و قلع و قمع و استیصال فریست ظاهر و دقیقه بود که با آنست که در دعوت  
 از الاحمال بالنیات هر یک از آنها که هست بمان چون بسجده و چون درین مقدمه  
 بتقدیم رسانند عند الله با جور و عن الناس شکویند و بر پیوند و غصب کشیدگان  
 خلفای جوران اگر درین باب کفر و اعیان شدید نمایند شما را اعتبار نیست و دیگر آنکه آنچه  
 گفته که اصل عماد الدوله که اولین پادشاهان و پادشاه بود و پسر پسران او از فرست  
 صیاهان بودند اگر مرادش نیست که ترا در پادشاه از نژاد صیاهان بود و چنانچه ظاهر کلام  
 مشعران است این معنی منوع دست زیرا که آل بویه بنام تحقیق از باب تاریخ  
 از نسل برام گوراند چنانچه عنقریب بطریق نقل از روایت الصفا معروض بیان آید  
 و اگر مرادش نیست که بنابر تفریح طبع یا تحصیل معیشت بر وجه حلال چندی ترکیب این کلام  
 عیسی و عاری در آن نیست سلاطین روی الاقتدار و امران عالیقدر از اکثر اوقات

بتره مشغول جهاد و عزای این فرقه شدند و در اسیر و بند و قفس و نوب اینها فرو گذشت  
 کردند و بیاض کرد و هم نیز از طرف تبریز و اردبیل و بیخ کوی سابقان اینها گویا تا آنکه بعد از دو صد سال  
 که زبان پادشاهی اینها بود لیکن بخیرانی و بی سستی بست اهل رعایا و اول بر ایام یعنی افاغنه  
 قتل پار پیچال شدند و در اصفهان پادشاه وقت را محصور کردند و بعد از شصت و هفتاد  
 و طول جرح اقیانوس تسلیم نمود و رئیس افاغنه در شهر داخل شده و پادشاه و اهل او را در بند  
 انداختند و خود بر ملک متصرف گشت و در آن وقت فوج فوج از مردم آن دیار که متعصب  
 باین مذہب بودند طحا و مقر خود و نواح هند و سند را یافته بجم آید و در وقت رفتن مذہب  
 ایشان در بلاد سند و اچ تمام پیدا کرد و آخر از وزارت و مملو به و از بهای هند و سند  
 نصیب آن گروه شد و بسبب اینست ایشان و مدینه باوک تیموریه در اکثر بلاد هند  
 بسوخ مذہب ایشان در رنگ خراسان و عراق رود و ادانتی کلاسه اقول و سند  
 مذہب لسان خود می بکنند چه مذہب است اول آنکه انحصار تعلق اصل مذہب  
 بیاست در مذہب افاغنه و تعلق مذہب دیگران در غیر مذہب و مخالف عقل و نقل است  
 چه بهر که اولی بهره از ادراک و شعور دارد و کاشمش ابعه المنار روشن است که بنا  
 بر جمیع اهل عقل و تعلق بیاست است زیرا که نبوت ریاست تمام است در امور و دنیا  
 و در خارج دین هر چیزی بغیر دعوت نمودن بان و نصیب دعوات که در اطراف و اکناف عالم  
 رفته اظفار حقیقت دین داین او نموده مردم را مستعدا و سازند و در اغلب بان گردانند  
 تصدیق نیست بعضی بر اندیز موافق تقدیر افتاد مردم بسیار است بسیار مطیع و مستقاد او  
 نشاند و بعضی را بآن همه جد و جهد که در اعلامی کلمه نموده اند فایده بران مترتب گشت  
 از بکار محبت انسی استقلال فرمودند جناب حضرت سرور کائنات علیه و آل الصلوٰه و السلام  
 و اعلامی کلمه اسلام را می مید که تقدیم رسانیدند و از حج و ایست از کفار و مشرکین  
 چه قدر جوهر و خاکش زدند و نگاشته در طاعت برای محبت مردم آنجا بود و در

برت از سجا پرتنام رسیدن کتبه و حضرت سرزاد کتبات عالیة و الة العبدیة و الة از د تقدیر بر این راه  
 فرموده احادیث و ادبیه بدقیقه فرمودند و در نتیجه بخاری و صحیح مسلم و زهدی بن حاتم و غیره از حدیث  
 روایت کرده و قال لی رسول الله اذا ارسلت کلبک فاذا کراسه الله فان اسلم  
 عليك فذرت واذبحه وان ادرکتہ وقر قتل ویریک ان منه فکله وان اکل  
 فلا تأکل واما سکت علی نفسه فان وجدت مع یریت کما غیره وقر قتل  
 فان اکل فانک لا تدری ایهما قتل واما بیت بهمت وادکر سورانه فان غاب  
 عنک یوسفان تجدد فیہ اثر جهمت اهل زشتت وان واصلت سعویق  
 فی العاد فلا تأکل نیز در بعضی است قال قلت یا رسول الله انا  
 ترسل الکلاب المعلمة قال کل ما امسکک علیک قلت وان قتلن قال  
 وان قتلن قلت ان اثرمی بالمعداض و یا ما حرق و ما اصابه معرجه  
 فقتله فانه و قید فلا تأکل نیز در صحیحین از ابو ثوبان روایت کرده و قال قلت  
 یا رسول الله انا با مرض قوم اهل الکتاب فتاکل فی بلیتهم ما مرض صیبه اصبه بقو  
 ویکلی الذی لیس بعلم ویکلی المعلم فما یصلی قال اما ما ذکرک من ان یمسک اهل  
 الکتاب فان جلدت غیرها فلا تأکلوا فیها وان لم یجدوا فاعتسبوا واکلوا فیها و ما صدت  
 تقوسک فذکرت اسم الله فکل و ما صدت بکلبک المعلم فذکرت  
 اسم الله فکل و ما صدت بکلبک غیر معلم فادکت ذکوت فکل  
 و روایات درین باب بسیار و در یافته بنا برجهت مقام تحریز از اطالت کلام برین تقدیر اکتفا  
 در مقام ذکر برخی از فضائل و شمائل سلاطین آل بویه مناسب نمود در وقت الصفا گفت صابی  
 در کتابنا حق آورده است که نسب آل بویه بهرام گوشتی می شود و نام ابا و اجداد او را بهرام گو  
 ثبت نموده ابوعلی مسکویه در کتاب تجارب الامم آورده که زعم ملوک دیالیه است که ایشان از  
 اولادین و جردین شهر یارانند که آخر ملوک عجم بوده در بدایت اسلام بعضی از فرزندان نزد حردک

گر انکایه خود را در میان شغل نموده اند و می نمایند

شهبان را ضرور است شوق شکار که آید بی صید و اسبابکار

و رفته اند و در وی از یاسامی چنگیز پیمانت که قوم مغل تا آمد در امر صید جدید تمام نمایان چه  
 آید صید و موش مناسب است و این امر نزد این طایفه از معطلات امور است و در  
 اوایل فصل زمستان شکاری عظیم شرح اندازند نخست مردم بفرستند تا قفس قلمت و کثرت صید کنند  
 بعد از تحقیق حاصل بشکریان برسانند که بقانونی که در معارک مقرر است پیمانه و مسیره و تقاسم و جناح  
 مرتب داشته باشند هر کس از محل خود در حرکت مدت یک ماه راه بل زیاد و صحرای کوه خنقل انبوه در میان  
 کیند و خان باخوانین بانواع ماکولات و اصناف مشروبات متوجه شکار گاه گردند و مردم شکاری  
 بتدریج و دستگی برانند و محافظت تمام نمایند تا چیزی از جگر بیرون نرود و اگر ناگاه شکاری از میان  
 بیرون رود از تقییر و قطبیر آن بحث و استکشاف واجب دانند و بر امیر نیز راه و صده و ده چوب  
 بزنند و گاه باشد قبل برسانند و اگر صفت را که جگر گویند را است نذر اند و قریب مشیرت باشد  
 مرتاب سپید ایشان بهالغتم نمایند و چون جگر نزدیک رسید دستها بگیرند و گریه کنند و چون نزدیک  
 شد بدوش ز انویرانوبار زنند و در میان جلای انواع سباع و اصناف و جوش و جوش و جوش و جوش آید  
 نخست خان باشی چند از خواص و مقریان در میان راند و ساعتی تیر اندازد و طعنه کند چون ملول شود  
 همه در میان جگر بر موضع بلند نزول کند پادشاه را و گان و امرا و نو جوان و عوام هر عقب بیکدیگر  
 و صید افکنند و خان تماشاکن چون از صید اندکی باقی ماند بران ساجور بر سبیل ضرورت پیش خان  
 آیند و دعا گویند و بر القای بقایای حیوانات شفاعت کنند تا از موضعی که باب و طاعت نزدیک  
 ام دهند و تمامت شکاری را که افکنده باشند جمع کنند و اگر شمار مجموع ممکن باشد بر تعداد سباع  
 گوران اختصاص نمایند غرض ازین گیر و دار بجز و شکار نیست بلکه مقصود آنست که شکر و سپاه  
 تیر اندازی و قریب عادت کنند و در روز جنگ صاحبان نام و تنگ حرم و احتیاط امری دارند و با  
 خافل جائز ندارند و از ابتدای دولت مغول تا امروز همان طریق در میان باقی است و شهر کلاس

تسخیر و کبریا و سپردن و احضار عماد الدوله که از هر سه برادر کلان بود علی ملکی صفات و پادشاهی بود و نیکو نهاد  
 با عدل و داد و بحکم و کرم و صنوف مکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته و از انواع عروا فل زو میوه و نیکو  
 رویه پر استه چون بر سر سیاطنت تکیه یافت نسبت با غامه نلاق مراسم حرمت و عاطفت بجای آورده  
 موضعها و رعایا را استمالت فرمود در روضه الصفا انقضا او مروی که یم علیه خود و مند و عادل بود و در زمان  
 دولت او رعایا مرفه و آسوده بودند بر طبق حسن نیت او اسباب جاه و شمت و سوادشان و شوکت  
 کارکنان قضا و قدر بغیر سعی و جد و جهد شمشیت می نمودند از آنجمله در تاریخ روضه الصفا آورده که بعد از  
 انزاعم یا قوت عماد الدوله بسرا و رفته در سرای یا قوت نزول کرده سپاه را از غارت و تاراج منع کرد  
 متحقی به طلب مرسومات خود میگردید و در خزانه پتیری نبود و عماد الدوله در خانه یا قوت متفکر و خفیه بود و ناگاه  
 چشم او بر سقف خانه افتاد و ماری دید که سر از سوراخ بیرون کشید باز پس میرفت عماد الدوله توهم نمود  
 از آن موضع بیرون آمد و فرمان داد تا آنجا که از اسکا قند میبلغی نقد بانگلس استه از آنجا ظاهر شد عماد الدوله  
 تقویر ابریشکریان قسمت نمود و خیاطی را طلب داشت تا از آن رنوت جانم چند بوز و چون خیاط  
 از نشاندن زبان عماد الدوله چوب گز گز داشت خیاطی که یو و پند داشت که چوب میطلبند تا از وی بضر  
 ات اقرار کنند گفت خداوند چه احتیاج بچوب است بیش از چند صندوق خشت یا قوت پیش من نیست  
 عماد الدوله بخندید و خواص متعجب شدند عماد الدوله اموال یا قوت را متصرف شد و حکومت مشغول گشت  
 یاغی و ریاح خود که موسوم بمرآة الجنتان است میفرماید بنا بر بوه و کلا و ائله اخوة عماد الدوله و دکن الدوله  
 و معز الدوله و الجیح ملکو او کان عماد الدوله که همه و سبب سعادت همه و انتقاد صیتم است  
 علی البلاد و ملکو العراقین و الا هو ان و فارس و ساسا و اسودان و الرعیة احسن سیاسته  
 لک انک عضد الدوله بن دکن الدوله اتسع مملکت و زاد علی ساکان کاسلان  
 و ذکر المامونی فی تاریخه ان عماد الدوله اتفقت له اسباب عجیبه کانت لثبات مملکت  
 منها انما جمع اصحابه فی قول ملک و طالبوه بالاموال و لکن معه ما یرضیهم و انشأ امره  
 علی الاخلال و اغتزل انک فیما هم و فکر و یسلف علی ظهره فی مجلسه اذ رای حیه

ایشان نسب خود را با جماعت میرسانیدند که بختیگی کیلان رفتند هم آنجا ساکن شدند در کابل و آنجا  
قول اورا معتبر داشته آنرا از ابو نصر بن ماکولار روایت کرده میگویی که آل بویه از دیلم حجت آن شهر بود  
که مدتهای مدید میان ایشان اقامت کرده بودند گویند ابو شجاع مروی بود متوسط الحال و سبب  
داشت علی حسن و احمد شبی در خواب دید که از سر قضیب او آتشی عظیم بیرون آمد بر بعضی بلاد  
هر خطه ساطع ترمی شد چنانچه روشنای آن باسماں رسید بعد از آن آن آتش مناسبت سبب شد  
و بلاد و عباد را وید که پیش آن شعب خضوع و خشوع می نمودند خواب خود بخوبی اظهار کرد و بچشم گفت تیر  
فرزند باشد بران بلاد که آتش روشن گشت حاکم کردند و ذکر ایشان در آفاق بلند کرد و چنانچه آن  
بلند شد و چون ماکان بن کالی بر بطنستان استولی گشت بویه و رسلک ملازمان او منتظم گشت  
نیز و اسفار شریب و مراد او پنج بن زیاد و برادرانش ملازمت میکردند تا اسفار بن شریب بر ماکان بن کالی  
خروج کرده او را گزینید و در ملک دیلمان استولی شد و چون بعد از یک سال ماکان مقتول گشت  
مراد او پنج قائم مقام او شد و مستحار و مازندران وری و قزوین و آذربایجان تخلص گردانید و در  
و دیگر بلاد و تلاش نمود علی بن بویه را با برادران بر کرج فرستاد و خود عازم اصفهان گشت مطهر بن  
را از قبل مستعد و ضعیف در آن آوان حاکم اصفهان بود با مراد او پنج جنگ کرده پیش بدر رفت با قوت  
با لشکر ای فارس متوجه مراد او پنج شد بعد از نبرست با او هزار کس متوجه ایشان گشت از حسن  
آل بویه یکی آنکه چون با قوت روی بدیشان آورد و چند نفر از آل بویه روی گردان شده و بی قوت  
با قوت حیرت از مسو و تا گرفته کردن زند باقی لشکر دیلمی دل بر مرک نهاد و در امر حرب  
نمودند و دیگر اگر در حین تسویه ضعیف با قوت فرمان داد تا پیاوگان پیش رفته آتش در قار و در  
لفظ زدند بحسب اتفاق بادی سخت در پیش ایشان هر روزیدن آمد آتش در جاهای بسیار  
اقتاد با گشتند از مراجعت ایشان سواران را در دل از جای دوست از کار رفته عثمان بن  
از معرکه تا فتنه با قوت به طرفی بیرون رفت آل بویه از اسوال با قوت و لشکر ایان او با قوت  
و متوجه فارس شد و عماد الدوله را اتفاق برادران آن دیار را تحت تصرف نمود و طراقت ایشان را







و خمسين و ثلثمائة توفي السلطان معزاله راجح بن بويه مدني ماري ترقى  
 موافق الدنيا الى ان ملك بغداد في ثمانين سنة و مات بالاسهال و كان حازه  
 سايشاهيار افضيا عالم اولس عتو عضد الد و له سنة  
 عضد الد و شهر ياري صاحب شيوته و جهانداري عالي مرتبة گياست بوجاهت بايمان و تجزيه سينه  
 تقو و جواهر عالم بالامان و است شجر يافعي در مراد و اجنان آور و عضد الد گل بن ركن الد اول  
 و هو اول من خطب بشاهنشاه في الاسلام و اول من خطب له على المنابر بغداد بعد  
 الخليفة و كان اذ يافضل اجد للفضل است و كان في فنون من علماء له صنف ابو على الفارسي  
 الايضاح و التكملة في النحو و قصد الشعراء من البلاد كالمصنف و ابى الحسين السلا  
 و مدحوه بالمدائح الحسن و كان سببا غائبا عالمها شهيد مطا عا زمانه انكيا مريد  
 سقا كاللذ ماء و له عيون كثيرة تاتيه بجزد البلاد القاصبة و ليس في  
 بنى عبه مثله يعنى اول شهر ياري است که در اساميه شمشاد بنى ناقب  
 شده و اول کسی است که بر منابر بغداد و بعد از خليفه نامه نماز گوید که زند او به  
 فاضل محب فضلا و ما هر در فنون علم و شيعي عالم صاحب شمس است و نطاق و حايه  
 وزكي و جواد و صيب خوزري بود و جاسوسان بسيار داشت که از بلاد دور و جابا با عيني روزگار  
 پيمانيدند ابو على فارسي ايضاح و تکلمه در نحو برای او تصنیف کرده و شعر امانت داشت و در الحسن مسالحي  
 تصد بارگاه آسمان جلالش نموده در مبع او قصائد غزاليه نظم شيعند در میان علم زاده ای او کسی مانند  
 او نبود شيخ جلال الدين سيوطي که از علماء متاخرين شافعيه است او را در کتاب الغيبة الوفاة في طبقات اللغويين النجاشي کرده  
 و گفته او یکی از علماء بيت شيعي فاضل و نحوي بود و بسياری زمنون علمي است داشته و در فنون عربيت و کلام  
 خوب و اقوال مرغوب دارد و گفته ابن هشام در کتاب ايضاح از و سخنان عالي رتبة نقل کرده و گفته که او  
 کامل العقل عزيز الفضل حسن السياسة و العيونه بعد الهتمه صاحب رأي ناقب و محب فضائل و تائب  
 رزائل بود و هر ذکر ابو على فارسي آورده که او چون کتاب ايضاح را تصنیف فرمود و بنظر بعضه الدوايين  
 نديد

و انعم الله عليه وكان ملكا جليل القدر عالى الهمة وكان ابو الفضل  
 ابن عميد وزيره وال صاحب بن عباده وزير ولد مؤيد الدولة قالوا  
 وكانوا مسعوجا رزق السعادة في اولادها الثلاثة وقسم عليهم  
 الملك فقاموا بها احسن قيام وكان اوسط اخوته عماد الدولة انتهى  
 معز الدولة احمد بن بويه در سنه اربع و عشرين و ثمان مائة باشارت برادر خود عماد الدولة با شجاعت و بانه سخي كرامت  
 توجه نمود باحكام آن نواح محاربات متكاثره نمود و بر دشمنان غالب گشته چون مملكت كرامان را از خار و خارها  
 پاک ساخت انگاه خويست اهورا زنده و بعد از حروب متعدد كه ميان او و گمانندگان بنليفه واقع شد  
 آن ديوار استخامس گرواين بعد از ان متوجه دارا خلافت شد چند بار ايراني مستكني عباسي محاربات نموده  
 با آنكه در سنه اربع و عشرين و ثمان مائة بغداد و محيطه تصرف او آند با سكه بي بيعت نموده و خليفه با معز الدولة عهد  
 ميشتاق و موكد نمود و در آن روز احمد را معز الدولة و برادرانش علي و حسن را عماد الدولة و ركن الدولة خود  
 و بر بنابر و در اتم و دناير اقباب ايشان باين نوع مقرر و مضرب گشت و معز الدولة در ايام حكومت فرمود  
 تا بر و رهايي مسجد و ارات اوم كند كه لعن الله معاوية بن ابى سفيان و لعن الله من اغضب  
 فاطمة رضي الله عنها و لعن الله من منع ان يدين الحسين فبرجيه عليه التحية و المنا من نفى ابا عبد  
 الغفار و من اخرج العباس عن الشورى چون خليفه محكوم حكم معز الدولة بود توانست كه منع اين سخن كن بطور  
 در بعد او پيدا شد بعضي از ان منقوبات را حك كرد و معز الدولة فرمود تا باز نظر كردند و آن فتنه قايم بود و در محمد  
 ناهي مصلحت چنان و ديكر را من نام خير معاويه را زياد بجاي آن كلمات اين دو سه كلمه نوشتند كه لعن  
 سائدين محمد صلا الله عليه و آله و سلم و با بديد او اين غوغا تكسين يافت معز الدولة در سنه مست و عشرين  
 اقامه فوت شد پس شش خزانة بختيار بجاي پدر نشست و معز الدولة ببيت و يك سال در بغداد و اير  
 و در ان آوان كه مرثيش بود تصدقات لا تعد و لا تحصى كرده مما ليك خود را آزاد نمود با جمله معز الدولة  
 با اول و ربا اول و پادشاهي پسر مند فاضل و در رتق و فتنق امور سلطنت و ضبط نظم و نسق مملكت  
 بت سياست بر اقران امثال خود فائق بود و شش ماهي در مرآتة الخنا و هم زو ما مدق است است

در مات قهبرین فرید بود و نیز نه شده بهایه زخمی است که در این ایام  
 از انداز ادرین نامه در بر ما افشاید ز راهیست که در این ایام  
 جانب شرقی بعد از آنکه در روز پنجشنبه از طرف بیرون شهر فرود آمد  
 نیز گفته است که در این روز در این ایام در این ایام در این ایام  
 گفته خصایر در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام  
 صدای کتابهای در چهار سال در این ایام در این ایام در این ایام  
 امان آسوده بودند در ایام حکومت خلیفه یکم در این ایام در این ایام  
 آب بخوردند با نیکسان اجابت میکرد و در یک پدید آمدن در این ایام در این ایام  
 در وقت و آن غایت است که در عالم مثال آن پادشاه در این ایام در این ایام  
 لب بدان خلعت بندید و دست و پیرایه ای آن به پذیرش در این ایام در این ایام  
 و در شیراز و اراک شفا ساخت که زبان از تعریف و توصیفشان در این ایام در این ایام  
 در غرغ بر خضد الیه استیلا یافت و بیستم شوال سنه مذکور وفات یافت و اورا چنین بود که  
 فرود آمد و فرود آمد کرد مدت حکومت وی سی و چهار سال بود و چون در غنچه سالیان عمر یافت از زمین  
 قیاس چند کس از آن سلسله بر سر سلطنت جلوس نمودند و آن کس که در این ایام در این ایام  
 بن رکن الدوله و فخر الدوله بن رکن الدوله که صاحب بن عبید الله بن شاهر بود و در این ایام در این ایام  
 فضل و منور و حیدر و فرید و هر بود وزارت او قیام نمود و در وقت الدوله ابو الخوارزم شاهر بن  
 خضد الدوله و حمصام الدوله بن خضد الدوله و بهار الدوله ابو نصر بن خضد الدوله و بخد الدوله  
 و فخر الدوله بن یوید و سلطان الدوله بن بهار الدوله و شرف الدوله ابو علی بن بهار الدوله و ابو کالجار بن  
 سلطان الدوله بن بهار الدوله و جلال الدوله بن بهار الدوله و قوام الدوله بن بهار الدوله و  
 خب و بن فرید بن ابو کالجار مرزبان بن سلطان الدوله بن بهار الدوله ابو منصور فخر الدوله  
 اگر سلطنت آن سلسله رفیع و باله و ختم شد و در سنه سی و اربعین و اربعه سلطنت این سلسله

حضرت ابراهیم را از این پندید و گفتند این بر تو تعلیم کرد و کان خوب است و در این چیزی زیاد از معلوم است که در وقت صبا  
 کسب کرده ام نیست پس ابوعلی حکایت از تصنیف نمود و خبرت آورد چون حضرت ابراهیم را از اسطوخودوس و زعفران و زردی  
 از آن سخن آید که در باب کتاب ایضاً گفته بودیم که در این مسائل را در لباس الوان آورده که  
 ما آنرا می بینیم و نه خودش می فهمد و هم شیخ سیوطی آورده روزی حضرت ابراهیم را در میدان سواری از ابوعلی  
 پرسید که منصبی بچه چیست گفت تقدیر است خداوند آن فرمود سبب تقدیر است ثانیاً چیست و چرا  
 تقدیر پیش نکنند تا مرفوع شود ابوعلی عاجز است گفت این جواب میدانی بود که گفتیم بعد ازین رجوع  
 تا اهل خود و جوابی نماند به عرض رسام شمر از ما شرح بیت : انی اودرسکله اول ما اقول لی انی احمد الله  
 و شرح کتاب ثانی نادر است از علمای شیعه اثنا عشر شیخ الطائفة الحنفیة محمد بن نعمان الملقب برفید معاصر  
 او بوده و شیخ انواع فقیه و کلام و نهایت می نمود شیخ یافعی در مرآة الجنان فی سنة ثلث عشر  
 و اربعه هجریه که توفی عالم الشیعة و امام الرافضة صاحب تصانیف اکثره و شیخهم  
 المعروف بالمفید و باین المعلم ایضا هو البارع فی الکلام و الجدل و الفقه و کان منظر  
 اهل کل عقیده مع الجلاله و العظمة فی الدار البویهیة و کان کثیر الصدقات  
 عظیم الخشوع کثیر الصلوة و الصوم خشن اللباس و کان عضد الدوله زین العابدین  
 الشیخ المفید و کان شیخا ربعة نحیفاً سمرعاشاً و سبعین و اربعاً من مملکت <sup>تصنیف</sup> و کان جنازته  
 مشهودة و شیعه ثمانون الف من الرافضة و الشیعة و کان موته فی رمضان  
 و روضة الصفاد سنه ثمان و ستین و ثمانمائة و اورو که حضرت ابراهیم را در توالتفات بر خدایا می نمود و اید  
 مساجد را بحال عمارت آورده و امامان و مؤذنان را و طائف تعیین فرمود و ایستاد صفار ابا طالب هر یک از شاهان  
 تقریباً بر بادیدار آباوان گردانید و اصحاب اطلاق حرث را الزام فرمود تا آنها را عمارت کنند هر هفتاد روز بود و بار  
 ساخت و در آنجا که در آنجا میستادند و از بغداد تا که هر چاه بی که نپاشته شده بود و بحال اول بود  
 و از برای مجاوران کما در مدینه و مشهور حضرت امام المتقین و امام المؤمنین علی و سرور شهید آسین و تطهیر  
 صدقات فرستاده و برای فقها و محدثان و متکلمان و مفسران و نحو این بتعداد ارباب و حساب و در آن

تاسیروا یا اهلان در تمانی ...  
 المنسب و اهلان ...  
 الحاد ...  
 اهلین و فانی بعض ...  
 اذین التین و انحدت ...  
 المبارک ...  
 بس ...  
 باختلاف ...  
 تسمیه ...  
 تعرف ...  
 اما ...  
 و شنائت ...  
 مطلقا ...  
 شده ...  
 جمعه ...  
 علمای ...  
 که ...  
 صحت ...  
 بلکه ...  
 اهلست ...  
 نبش ...

منعرض گردید بنابر جنسیت و تظلمت و تقاضای تفصیل بیان سوانح حالات این سلاطین و بی اقدار  
 اعراض نموده در کتب تواریخ و سیه شرح و بسط تمام مذکور است من شایر فلیرحح الیها و یلمر انکم  
 ابرو ادون علمای امامیه رسم سجده را هنگام حاضر شدن بجنور بادشاهان صفویه در حین تمنع است  
 چه در هیچ کتب از کتب معتبره نه نوشته اند که علماء امامیه بجز سجود بادشاهان صفویه نموده بودند نیز میگویند  
 که در زمان صفویه اولاً معمول رسم زمین بوس و زمین بوسی سوختن و لوم نمی شد و بر تقدیر منزل  
 سحره تحیت بودند سجده خضوعت و سجده تحیت میبست مکنفیر و لوم نیست چنانچه در ایشاه و نظار گفته  
 قال لوم تصور الماتریه اذ ذل الحدین یدی الشطان الازهر الخالد و طاطا ادا لک لکفرد  
 لانی رید تعظیمه لا عباده و اذا سجد واحد لهما الاغیابرة قال اکثرهم هو علی جوه ان راد به  
 العباد تبکفروا و اذ راد به التیة لیکفرا لیکفیر علی ذلک انتهی مختصراً نیز معارض است بجزو علماء المسنت سجود را بر  
 مشایخ حشمتیه مانند شیخ عیدین الدین حشمتی و شیخ فرید شکوگانج و شیخ قطب الدین و سلطان المشایخ شاه  
 نظام الدین نیز معارض است بجزو غازی خان که جمله علمای المسنت بود سجده را هنگام مشرف شدن  
 بجنور بادشاه حجاجه اکبر بادشاه چنانچه در تاریخ بدوئی مرسوم است نیز در تاریخ مذکور گفته که ملا عالم حضرت  
 میگفت در پنج که من ختم این امر شد و این رسم از عهد سلطنت اکبر بادشاه تا اول جلوس شاه جهان  
 پادشاه بر سر سلطنت در زمانان علیه تموییه معمول بود از آنجا که این مسئله در باب فقریات با شیعیان  
 بعضی بیان آمده در مقام برینقدر اکتفاست و مگر آنکه شرف ساختن علمای امامیه قبله مساجد  
 فام و صفویه را بسمت چپ ممنوع است بر تقدیر تسلیم اجتهاد و تحریمی که در جواب مسلمین و انحراف آن  
 بسمت یمن و بر سر امضا اقدار و بلکه عبادت بن مبارک نیز بعد رجوع از حج حکم بانحراف بسمت چپ  
 بوده پوشایح الیها من الاکرام از فضلاء شافعیه میگویند که اجتهاد فی محراب المسلمین بحسب العینة  
 لیسر علی اظهر الوجوه قال به الرافعی به قطع اکثر فلا یبیده الخطاب بل یکن الخطاینها و کان علیها  
 المبادک بعد ما رجع عن الحج یقول نیاسر و یا اهل مرویشا پوری و در تفسیر خود در ایشای تفسیر کرده  
 و وجهک شطر المسجد الحرام میفرماید ان عبدالله بن المبادک کان یقول بعد رجوعه من الحج





شریف امام محمد بن ابی اسیر اندک حسین علیه الصلوٰة والسلام را شکر گفته چنانچه در کتب سید ابی  
 کردورد در نام شریف است و شرحی در امر خود از بیان در شرح و تاریخ سنده در آن  
 نوشته شده و الی امر شریف باین تشبیه شده و نامه داد و الی شد ساکنان  
 علیه من است و الامن و استعدا لراقتنا و ما کنتم و کتبوا علی الابرار  
 و علی خیر البشر من دینی فقد شکرتم و از این جهت که در نامه در عهد باقی  
 زمانت در بار نامه و الطریق و غلات است و این را بعد از آن است که جمع  
 شده و بار بار الاوه فوجدنا ابان و اراه سال الذکر و الذکر است و اینها  
 اللش و رقایم و انضخ و غیره و حال الخفی و غیره و قد اورد اینها در کتب  
 محصل است و در سال چند و بعد از در میان شهر و سنیه باز در کرد و در آن  
 آنچه بر آن در آن شهر و استبداد که در آن فتنه سوز گریز او نون و بر پر  
 قوی و در آن شهر و اینها که در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 و اجتماع نموده و بنیان اجتماعی که مثل آن رسیده و اهل کربخ شوران آمدند  
 همه متمسک بر پند و پیش و در شهر چندی از قریبات شهر عزیزی  
 حنفیه و آتش کشیدند و در آن زمان ابوسعید شیبی را شکر و دیگر آنچه  
 روی در سال بود و غلط نموده است چنانکه در سیر و تواریخ بان ناطق است  
 و در آن اسوال خود نوشته شده و باید از نو امر آن اخات آنکه در حالی که  
 حادثات و واقعات نبود و اگرمان که یا گوش و لگند که در آن دولت  
 چون ملاحظه نموده و دیدیم که مطابق بود چه جلوس خانات سلیمان شاه  
 دار السلطنت تبریز اگر چه بتاریخ تسع و تسعمائة است اما خروج از دار  
 تسع و تسعمائة و در آن تمام سلطنت و جلوس شاه در سنه ثمان و در  
 در آن شهر است و در آن سلطنت و در آن سال است و دیگر آنکه بر و